

علی ابن الحسین علیهما السلام که بگفت که هر سه منی که ریزد دو چشم او بر کشته شدن حسین بن علی علیهما السلام یک اشک تا آنکه در آن
 روز حساره او جای دهد خدا تعالی او را بسبب آن اشک در بهشت بفرماید که ان باشد روزگاری دراز و هر سه منی که گریه دو چشم او
 اشک تا آنکه در آن شود آن اشک بسبب آفتی که رسید ما را از دشمن ما در دنیا جای دهد او را خدا تعالی هم ما را
 صدق در بهشت دهد و منی که او را آفتی رسد در غم مصیبت ما پس اشک شود دو چشم او تا آنکه در آن شود اشک او بر خصله او
 از سوزش آنچه که از بیت داده شده است او در مصیبت و محبت ما بر کرد خدا تعالی از روی او از بیت را او امن دهد او را خدا تعالی
 در روز قیامت از خشم خود و از آتش و دروغ المضل فی المجالس و الامالی عن ابی یوسف عن ابی سعید عن ابی یوسف
 عن سلیمان بن مسلم الکندی عن ابن عزوان عن عیسی بن ابی جری عن منصور عن ابان بن تغلب عن ابی سعید عن ابی
 علیه السلام قال نفس المهوم بظلمنا تسبح و همه لنا عبادة کتمان سرنا جهاد فی سبیل الله ثم قال ابی
 عبد الله علیه السلام یکتب هذا الحکم بالذهب معنی در مجالس و امالی از ابن قولوب و او از خود
 و او از سعید و او از برقی و او از سلیمان بن مسلم کندی و او از ابن عزوان و او از عیسی بن ابی منصور و او از ابان بن تغلب و او از
 ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده است که فرمود آنحضرت علیه السلام کشیدن دم کسی که بر سطلوی مانعکین است تسبیح است
 و غم او برای ما عبادت است و پوزخیده داشتن را از ما جهاد است در راه خدا تعالی بعد از آن فرمود ابو عبد الله علیه السلام
 که واجب است که نوشته شود این حدیث باب زر المفضل فی الامالی بسند لا عن محمد بن عیسی بن ابی کوفی قال
 سمعت جعفر بن محمد علیهما السلام یقول مردعت عینه فینا دمه لدم سفک لنا ان حق لنا نقضاً
 او عرض اینک لنا الاحل من متعنا بوجه الله تعالی و الخیة حقبا معینا در امالی بسند خود از محمد بن ابی حمزة
 کوفی روایت کرده است که گفت ابو عماره که شنیدم جعفر بن محمد علیهما السلام را که میفرمود که شخصی که اشک بخت چشم او در حال یک
 قطره بسبب غم ما که بر بخت شد یا بسبب حلی که در چشم او در آن نقصان واقع شد یا بسبب تنگ حرمت ما یا برای یکی از شیعیان
 ما جای حازه او او را خدا تعالی در جنت روزگاری دراز صاحب قرب الامسناد عن الامری عن ابی سعید
 علیه السلام قال قال الفضیل لجلسون و تعد ثون قال نعم جعلت فداک قال انک قال انک قال انک

احبها فاجوا امرنا يا فضل فرجهم الله من اسبح امرنا يا فضل من ذكرنا او ذكرنا عندنا فخرج من عينه
 مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه ولو كانت اكثر من نابل البحر صاحب تراتب الاستاذ روايت کرده است
 نزدي واد از ابى عبد الله عليه السلام گفت از منى که فرمود ابو عبد الله فضل اگر شامی نشينه و ذکر حدیث در مجالس خود بکنید گفت
 بنفیش که آری قرابت شوم ذکر حدیث بکنم گفت ابابعد الله عليه السلام که به تحقیق که آن مجالس حدیث را دوست میدارم پس زنده داید
 و مر بار ای فضل پس تم کند خدایتعالی کسی که زنده دارد امر بار ای فضل هر کس که ذکر کرد ما را یاد کرده شدیم نزد او پس بیرون
 از چشم او مثل پر کس جز آن بگوید خدایتعالی کنان او را اگر چه باشد آن کنان او در کثرت مثل کف دریا این قول بود
 بسندین عن ابی عبد الله علیه السلام قال من فکرتا عندنا ففاننت عینا ولو مثل جناح الذباب
 غفر الله ذنوبه ولو كانت مثل نابل البحر این قول بود بسند روایت کرده است از ابو عبد الله عليه السلام که فرمود
 آن حضرت عبادت شما که کسیکه ما ذکر کرده شدیم نزد او پس گریان شد و در چشم او اگر چه مثل پر کس باشد خواهد کشید خدا
 کنان او را اگر چه باشد آن کنان او مثل کف دریا و بسندین عن عبد الله بن غالب قال دخلت علی ابي طالب علیه
 السلام فابسندت و مرته الحسین بن علی علیه السلام فلما انتهیت الی هذا الموضع بلسه تسقو حسینا بمسقات
 الثری غیر التراب صاحت با کیه من و مر الثری ما ایستاد و روایت کرده است این قول بود بسند خود از عبد الله بن عباس
 که گفت عبد الله که زخم بخدمت ابی عبد الله عليه السلام پس خواندم مرثیه حسین بن علی علیهما السلام پس هر گاه رسیدم باین مقام یعنی
 بیت که معنی آن اینست که بر آینه شریعت که اب و در حسین را داد ابدار فانه من سوای فاک زنی از پس پرده کربان شده و فریاد بر آید
 روضه الکافی سهل بن زیاد بسندین عن سفیان بن عیینة قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام
 فقال قولا ثم فرودا تجی فتسمع ما صنع یحیی ها قال فجاءت ففعلت خلف الستة ثم قال انشدنا فقلتم
 فرود جودی بد معك المسکوت قال فصاحت و صحن النساء فقال ابو عبد الله علیه السلام الباب الباب
 فاجتمع اهل المدینة علی الباب فنبث الیهم ابو عبد الله علیه السلام صبی لنا عشی علیه فضح النساء در روضه
 الکافی است که سهل بن زیاد بسندین عن سفیان بن عیینة که گفت سفیان که زخم بخدمت ابی عبد الله عليه السلام فرمود

محمد بن محمد بن عبد العزیز انکشی در کتاب رجاله عن زید الشحام قال کنا عند ابی عبد الله علیه السلام ونحن جماعه
من الکوفین فلحل جعفر بن عقیل بن علی ابی عبد الله علیه السلام فقربه وادناه ثم قال یا جعفر قال لیسک جعلنی الله
فذلک قال بلعنی انک تقول الشعر فی الحسین وحمدت انک جعلنی الله فذلک قال فانشدته فانشدته فبکی ومن
حولہ حتی صارت الدموع علی وجهه ولحیه تم قال یا جعفر والله لقد شهدت الملائکة المقربون مناسمعون
قولک فی الحسین علیه السلام ولقد بکوا کما بکینا واکثروا القل اوجب الله تعالی لک یا جعفر نسیا عیة الجنة
بأثرها وغفر الله لک فقال یا جعفر الا انزل قال نعم یا سیدی قال ما من احد قال فی الحسین شعرا فبکی او
به الا اوجب الله له الجنة وغفر له شیخ تفریح محمد بن عمر بن عبد العزیز انکشی در کتاب رجال از زید شحام روایت کرده است که گفت زید
که بودیم مانند ابو عبد الله و ما جماعتی بودیم از کوفیان پس آمد جعفر بن عقیل بن علی ابی عبد الله علیه السلام پس قریب دوازده یکصد نفر
اورا پس گفت فرمود که ای جعفر جعفر گفت فدایتوشوم حاضرم گفت آنحضرت علیه السلام که شنیده ام که تو شعر میگوی و حسین یعنی مرثیه میگوی
و خوب میگوی گفت جعفر آری و تعالی مراد میگوید که گفت آنحضرت که بگو یعنی آن جوان پس خواندم شعر پس که نیست آنحضرت و هر کس که دور
آنحضرت نشسته بود تا آنکه بسد اشکها بر روی دریش مبارک آنحضرت پس ازان گفت که ای جعفر قسم خداست که هر آینه حاضر شد
ملائکه مقرب و رایجی که پیشتر از گفتار من در حسین و تحقیق که گریه کردند آن ملائکه چنانچه ما گریه کردیم و بسیار گریستند باستماع شعر تو که در مرثیه حسین گفتی
و تحقیق که واجب کرد خدا تعالی در این ساعت برایتو بهشت را بسبب تاثیر آن و امر زید ترا پس گفت آنحضرت که ای جعفر ایاز زیاده نغمه تریبان
اجر این شعر تو نغمه گفت جعفر که آری زیاده تریبان فدایتو گفت آنحضرت که نیست کسی که گفت در حسین و شعری پس که نیست و گریه بانه بان شعر مگر منم
واجب کرد خدا تعالی برای او بهشت را و امر زید او را ابن بابویه بسند لا عن ابی عمیر المنتد و ماوی فی جواب
الاعمال بسند اخر و ماوی ابن قولویه بسند لا ایه عن ابی عبد الله قال قال لی یا ابا عمیر انشدنی
للعبیدی فی الحسین اس علی قال فانشدته فبکی فوالله ما نزلت انشدته و بسکی حتی سمعت البکاء من الناس
فقال یا ابا عمیر من انشد فی الحسین بر علی علیهما السلام شعرا فابکی حنین فله الجنة و من انشد الحسین
شعرا فابکی فله الجنة و من انشد فی الحسین شعرا فابکی عشره فله الجنة و من انشد فی الحسین فابکی او

فله الجده رهن اللش فی الحسین شعرا قنباکی فله الخه این باب یسند خود ابی عامر مشهور روایت کرده در روایت کرده است
 در باب الاموال سید دجیر و روایت کرده است این دو یوید بسند خود از ابو عبد الله که گفت بن قولیه که فرمود اکفرت که ای ابا عامر کجوان نزلت تو
 در حدیثی که ابی عامر روایت کرده است با تا پس خواندم شعرش آنجا پس کسیت اکفرت علیه السلام گفت ما عامر که پس قسم خود است
 که شغل خواندم آنرا به سید است که حضرت تا آنکه شنیدم من او از لیه را از راه پس گفت آن که ای ابا عامر کسی که بگوید در مرتبه حسین
 ابن علی علیه السلام شعری پس بفرماند بچاه کس پس برای دست بست و کسی که بگوید در مرتبه حسین شعری و بگوید کسی پس
 برای او دست بست و مرثیه حضرت بگوید بگوید ده کس برای او دست بست و کسی که شعری در مرتبه حضرت بگوید بگوید
 یکس را دست بست برای او دست بست و مرثیه حسین شعری پس بتکلیف نوزاد بگوید آورد و گریان طفل هر سارو خود را پس برای او دست بست
 عن ابن بابویه عن احمد انهل الی عن علی ابن الحسن بن فضال قال قال الوصا علیه السلام من تنکر مصابنا
 وکی لما ارتکب کفایان معناه فی در دنیا بوم العیمة من ذکر مصابنا بسکی او ابکی لم یتک عینه یوم تبکی العیون
 و من جلس مجلسا علی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تقوت القلوب یا روایت است از ابن بابویه که او روایت کرده است از احمد
 که ابی داود از علی بن حسن بن فضال روایت کرده است علی بن حسن که فرمود حضرت امام رضا هر کس که یاد کند صحبت و بگوید بر آنچه از کتاب کرده شد
 از ما خواهد بود آن که بکنشده با ما چه ما در روز قیامت در کس یاد ما نه مصیبت ما را پس بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید
 روزی که خواهد بود پس از آنکه بگذشت در مجلسی که زنده کرده بی شود در آن امر ما نخواهد بود مرد دل او روزی که خواهد بود مرد در آن روز
 و ما و من ابن مسعود عن ابی عامر عن عمه عن ابی ایهیم بن ابی ثور قال قال الوصا ان المحرم شکرکان
 اهل الجاهلیه بحر من بنه القتال فاستحلت فیه دما ینا و هتکت فیه حرمتنا و سی فیه ذرا ینا و نسائنا
 و امرمت الینزالی معناه یا و انتهب ما ینما من ثقلنا و لم تنوع الرسول الله صلعم حرمته فی امرنا یوم
 بحسب افرح جعفرنا و اسبیل دهن عنا و اذل عمرین فاجا ما ضی کربلا و اورثنا الکرب و ابی عامر الی یوم الانقضاء فعلی فشا
 الحسین فلیک باکون فان البکاء علیه یخطا لبوب العظام ثم قال کان الی صلوات الله علیه اذا دخل شهر الحرام لای یضا حکا و کتا
 البکاء تغلب علیه حتی تمضی دنه عشره ایام فلو اکان لملوا شکران ذلك الیوم یوم مصیبه و خرفه و بکایه و یقول هو الیوم الذی قتل فی الحسین روایت است

این سرود که در روایت کرده از ابی عامر و از غم خود و آواز ابراهیم بن ابی شهید که گفت ابراهیم بن شهید که فرمود رضا علیه السلام که تحقیق محرم است
که تو را کسی حاصلت که حرام میدانستند در آن جنگ پس حلال داشته شد در آن ماه قربانی ماضی کرده شد در آن صومت ما و امیر کرده شده
در آن اهل و اقربای ما در آن ما و فرود خفته شد آتش در خنده گاه ما و نهارت کرده شد آنچه در آن چمنها بود از اسباب و رعایت نکرده برای رسول خدا
صلی الله علیه و آله حضرت او در امر ما بدستیک روز حسین مجروح که در جنگ های ما در جاری آن کرد شکهای ما را و ذلیل و خوار کرد و این
عزیز ما را در زمین کبریا و سورت رنج و مصیبت ما شده تا روز قیامت بر مثل حسین باید که گریه کنند گریه کنندگان پس بدستیک گریه بران حضرت
فرود میکنند گناهان بزرگ را بعد از آن فرمود آن حضرت که بود پدر من صلوات الله علیه و آله و فایکدی آمد ماه محرم کسی او را بندگان می دهد و رنج
و غم ظلمتیکر و بران عیدت سلام تا اینکه بگذرد از آن ماه ده روز پس و فایکدی بود روز دهم آن روز روز مصیبت و رنج و گریه آن حضرت
می بود و میگفت که این روز آنست که قتل کرده شد در آن روز حسین و رفی الامالی و العیون عن الریان بن شیب قال
دخلت على الرضا عليه السلام في اول يوم من المحرم فقال يا شبيب صائم انت فقلت لا فقال ان هذا
اليوم هو يوم الذي دعا فيه نكريا ربه عز وجل فقال يا هب لي من ادلك ذرية اناك سمع الله عام
فاستجاب له ربه واهرا ملائكة نادته نكريا و هو قائم يصلي في الحراب ان الله مشترك عبي فمن صام
هذا اليوم دعا الله عز وجل استجاب الله له كما استجاب لنكريا ثم قال يا شبيب ان المحرم هو الشهر الذي
كاراهل الجاهلية فيما معنى يحرمون فيه الظلم و القتل حرمة فما عرفت هذا الا الامة حرمة
شهرها و لاحرمة يسموا صلوات الله عليه و آله لقد تلقوا في هذا الشهر ذرية و سموا سائده و سمو
ثقله فلا عفر الله لهم ذلك ابدا يا بن شبيب انكنت باكي لشي فامك للحسين بن علي بن ابي طالب
عليهما السلام فانه ذبح كما يذبح الكلب و قتل معه من اهليه ثمانية عشر رجلا ما لهم في الا
شبهون و لقد بكت السموات السبع و الارضون لقتله و لقد نزل من الملائكة اربعة ال
لضراة نوح و لا قد قتل نفسم عنده قهرا شعت عزالي اربعم القايم نيسون من انصار
و شعارهم ثارات الحسين يا بن شبيب لقد حدثني ابي عن ابيه عن جده لا عليهم السلام انه

قتل جدهای الحسین اصغر رسا و قوا یا احمد یا بن شیب ان بکیب علی اسین حتی نسیر دسوعک علی جید ک غفر الله
 لمن کل ذنب اذنبه سمر کبان ایگیمراً اقلیلاً کان او کثیراً اما بن سبب ان شرک ان تلقی الله عزوجل فلا ذنب علیک
 ذنرا الحسین با ان سبب ان سرک ان نسکن القرف البینه فی الجنة مع انبی و الله سلوا و الله علیهم فالعن فتله
 الحسین یا بن شیب ان شرک ایگون لك من الثواب مثل ما لمن اسعد مع الحسین نقل منی دکرتنه یا لبتی کن
 مع یرید افوزنا فوناً اعظیمنا یا بن شیب ان شرک ان تكون معنا فی الدار و الدار العزیزه من الجحیم فاخرن الحزینت
 ما نرح لفرحنا و علیک بولایتنا خلوان را جلاً لولایتی با لمریه فادو صعه سوره القدره فیه کتاب المانی و عمو از زبان
 بر نیست است گفت که ما نترشم در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام و من حرم پس ذات پرسد که ای پسر شیب تو امروزه داری
 من مرض دوم پس کذا نرت فرمودین روزی نیست که دعا کرد در این حضرت زکریا پروردگار روزی پس گفت که خدا و ابره مرا از نزد خود اولاد را
 بر نیکنه شو زده دعای پس بنویس فرمود برای او پروردگارش حکم کرد ای که را پس ملاطه او زد او نذر زکریا را در حالیکه او استاده نماز میکرد
 در خواب که حق تعالی ترا بشارت میدهد به یکی پس بر که روزی بگرد این روز را در دعا کنه حق تعالی دعای او را استجاب بکنند و آن چنانچه ترا
 حضرت زکریا استجاب کرده ای پسر شیب تحقیق محمد آن ماه است که اهل جاسته در زمانه نبی حرام میدانند در آن ظلم را و نقل را بسبب بزرگ
 داشتن آن ماه پس نشانت این است بزرگی ماه خود را و نه بزرگی نبی خود را صدوات سدا یا بر آن نبی و آل او بر این کشته اولاد حضرت را علی
 الله علیه و اله و اسیر کرد و نوزمان آنحضرت را و غارت کرد مال و اسباب او را پس بخشه خدا او شانی را بینه ای پسر شیب اگر تو باشی گریه کنه بر بی خبری پس
 کردی بکن برای حسین ابن علی ابن ابی طالب علیهم السلام پس تحقیق که آنحضرت فرج کرده شده چنانکه فرج کرده میشود و کشته شدند با او
 از اهل بیت او بجهه سر که نیست برای انکسان در زمین و در تمام عالم نظیر و مثل و تحقیق که نیست بهمت آسمان و بهمت زمین برای کشته شدن
 او و تحقیق که نازل شده برای مددکاری او چهار هزار فرشته کبان پس دینی رسیده که آنحضرت شهید شده بود پس آن فرشته کبان نزد قبر
 آنحضرت ژولیده و پراکنده حال اند و گریان تا انوقت که ظهور فرماید مهیای اخر الزمان صدوات پس باشند
 آن فرشته کبان از مددکاران مهدی عفا الله عنهم شان قبول بالمشارات الحسین است یعنی فریاد است بعد از خون حسین
 ای پسر شیب تحقیق که بیان کرد با من پد من از پر خود و آواز جد خود علیهم السلام که هرگاه کشته شد من حسین بدم

رسان وزن دغا که سنن یعنی پسر شیب که گریه کنی بر حسین تا آنکه روان شود اشک تو بر عذار تو بکشد خدا برای تو هر کسای را که کرده است
 صغره باشد یا کبیره کم باشد یا پیش ای پسر شیب اگر تر افروزش می آید که تو مطلقا دست کنی من دای عزیز و جل را در حالیکه نباشد بر تو هیچ گناه
 پس زیارت کن حسین را ای پسر شیب اگر خوش می آید ترا که ساکن شوی در غر فضا که بن کرده شده از در بهشت بانی و آل نبی علیهم السلام
 بهی نیست بکن بر قتل حسین ای پسر شیب اگر خوش می آید ترا که باشد ترا از تو سبب ثواب انکس که تسبیح شد با حسین پس بگو
 پر کجا که با نبی نباشد آن که ای کاش که می بودم من با او شان پس بر سیدم بفرز بزرگ ای پسر شیب اگر خوش می آید ترا که باشی با ما در دوستان
 بند از بهشت پس نه کین تو بسبب غم ما و نوش نمودن تو بسبب غمی ما و واجب در زم است بر تو درستی و محبت ما پس تحقیق که اگر مردی دوست
 در دستک ما بر آید محفور سازد او را خدا با شک در روز قیامت المفید بسپرده عن الحسن بن ابی قحطه قال قلت لابی
 عبد الله علیه السلام انی اذکر الحسین علیه السلام فی اشیء افول اذا ذکرته فقال قل صلی الله
 علیک یا ابا عبد الله تکررها لثلاثا لیس روایت کرده مفید بسند خود از من ابن ابی فاخته که گفت کفتم بابی علیه السلام
 جعفر علیه السلام بدرستی که من یا دیگرم حسین بن علی را پس که ام چیز را گویم در قیامت یا دیگرم آنحضرت علیه السلام را پس فرمود که گو
 صلی الله علیک یا ابا عبد الله تکررها کن این بفرما راسته بار و حسنه الو اعظمین قال داؤد ابن کثیر البرقی کنت عنده
 ابی عبد الله علیه السلام اذا سبغت الماء فله شربه رایته قد اسعروا اعز و رقت عینا ببلد
 ثم قال یا داؤد لعن الله قاتل الحسین فما الغرض ذکر الحسین انی ما شربت ماء اباردا
 الا و ذکر الحسین و ما من عبد شرب الماء فذکر الحسین و لعن قاتله الا کتب الله له مائة الف
 حسنه و محافنه مائة الف حسنه و رفع له مائة الف دراجه و کان کما عتق مائة الف نسمة
 و حسنه الله یوم القيمة املح الوجه و فی رواية حسنه الله یوم القيمة تلج الی ... و وقت الو عظیمین
 که گفت داؤد این کثیر برتی که بودم در خدمت ابی عبد الله جعفر علیه السلام تا که بان عیب آمد پس آنحضرت هرگاه نوشته اب را
 دیدم آنحضرت را که هر دو دیده پر اشک کرده دیده باران اشک با دیده پس فرمود ای داؤد نعمت کند خدا قاتل حسین را پس
 چه قدر منفعن کننده است ذکر حسین عیض را بدرستی که من نه نوشیدم گاهی آب سرد را مگر میگو یا کرده ام حسین را و نیست

از بندگان خدا عکس که آب نخورد پس با دکنده حسین را و لعنت کند بر قاتل او و آنکه بگوید ضایعانی بر این اسم برآوردند و خود کردند
از نام اعمال او صدهزار گناه و بدند کرد و اند برای او صدهزار در بد و بدیشت است اشرفش کو تا از او کرده صد هزار بند و او غفور کرد
اورا منده ایغالی روز قیامت روشن رود در روایتی دیگر واقع است که حشر فرماید اورا حسد آنک دل یعنی اخوه و سوزش درون
نخواه داشت الی را فی بعض مولفات التخرید اینده قال حک د عیل الخزاعی قال دخلت علی سیدی و
پولای فی مثل هذ الایام فرایده جالساً جلسه الخزم الکیب را صحابه سر حبله فاما نا الی مقبلا
قال مرحبا بک مرحبا بنا صر فابید و لسانه شمرانه و سع لی فی محله و اجلسنی الی جانبیه ثم قال لی
یا دعبل احب الی سید لی شعر اغان هذ الایام ایام حزن و انت علینا اهل البیت و ایام سرور
کانت علی اعدا منا خصوصاً بنی امیه یا دعبل من بکی و ابکی علی مصابنا و لو واحد اکان اجبره
علی الله یا دعبل من ذرفت عیناه علی مصابنا و ابکی منا اصابنا من اعدائنا حشره الله معانی
نرمه تنایا دعبل من بکی علی مصاب حدی الحسین غفر الله ذنوبه البتة ثم انه نفص فقرب سقر اینتا
و بین حرمه و اجلس اهلته من و راجع الی ستر لیسکون علی مصاب جدهم الحسین ثم التفت الی و قال
لی یا دعبل ارف الحسین فانت فاصرفنا و ماد حنا مادست حیاً فلا تقصر عن نصرنا ما استطعت قال
دعبل ذاس تعبرت و سالت عبرتی و الشات اقول در کتاب بحار الانوار است که در بعض ایفان شاخین چنین است
که حکایت کرده است و عیل عزیزی که گفت در محفل سید و مولای خود حاضر شدم در چنین ایام یعنی روزی که محرم پس دیدم مولای خود امام
عبد السلام را نشسته شستن غلغله و اند و بسکین در حالیکه اصحاب آنحضرت کرد بگرد او بودند پس هرگاه که دید آنحضرت مرا فرمود
که مرعبا ترا مرعبا یاری دهنده بجهت و زبان خود بعد از آن نزد خود جا را بری ن کشاده کرده و بنشیند در پهلوئی تو بود آن
فرمود ای دعبل دست بیدارم که بجوانی برای من شری پس تحقیق که این ایام ایام اعدوه بوده است بر ما اهل بیت و ایام سرور
و خوشی است بر دشمنان من حضور شبانی ایسته ای دعبل کسی که بگریه و گریانید بر مصیبت ما کسی را اگر چه آنکس یک را گریاننده
خواهد بود اجر و ثواب آن بر خدای عزوجل ای دعبل سیکه شک نزد چشم او بر مصیبت ما یا بگریه سبب آنچه رسید از دست تو

ما نَحْشُوهُ فَوَاطِرَ مَا يَدْرَأُ بِهِ يَأْتِيهِمْ فِئْتَانِيًّا وَمَا يَشْعُرُونَ
 ما نَحْشُوهُ خواه که و اورا هست استغالی با ما در زمره ما ای و عیال کسی که بگریه بر صورت جد من حسین و موایه بخشید خدا استغالی کنان الله
 نسبت ما را از بر خاست آن حضرت پس زود پرده در میان ما و حرم خود و پس پرده اشکرم حذر ایشان تا گریه کنند بر صحبت جد خود حسین
 پس توجیه شد به طرف من و گفت که ای طفل مرثیه حسین بخوان پس تو مدد کار ما و مداح ما هستی ما و نمیکند زنده پس بکن مقصود از مدد کار
 ما تا استطاعت داشته باشی گفت دین پس پر از اشک شد چشم من و جاری شد سرشکها بمن اشک کردم و گفتم افاطمه لو دخلت الجنة
 محلا لا و قل مات عطشنا انما بسط فرات ای فاطمه اگر نشو بگری تو من را دست و پایش از هم میمورد حال اینکه نشد
 شد تشنیه کنار دریای نرانی اذ التلطم الحن فاطمه عند لا و اجربت دمع العین فی الوجاب بدان
 بگوام بر آینه طایفه ای میزدی رخسار را ای فاطمه نزد آن حسین در روان سید ری اشک چشم بر رنده افاطمه قومی آیت
 الجز و ابدی نجوم سماوات با حروف صلات ای فاطمه بر جزای دخترترین حدائق نوحه کن ستارگان آسمان با برین
 دشت یعنی که با نور بجو فان و اخوی بطیبه و احزری بفتح فالها صلوات که قبرهای پند در کانه است و دیگر
 در مدینه و دیگر در قح که موصیفت در که رسید کجا بنان قبول قیامت و در دامن بنور جنب النهار من ان حق کو بلا معترهم
 فیها بسط قیامت و قبرهای پند بر بسوی نهر است از زمین که بلا فرودگاه اهل آن بود ال سرزمین کنار دریای قره قیامت
 توفوا عطا شابا لفرات فلیتی توفیت فمتم حیدر فیات رفات یافتند ایشان تشنیه لب قریب فرات
 پس فاش که می مردم در میان ایشان فل وقت مرگی خود الی الله استکولوا عده عند ذکر هم مسقی لکلاس
 اللذال و الصصعاف طریقه ایکنم شکایت سوزش را وقت ذکر ایشان که بنوشند هم آن سوزش کاسهای ذلت و ذم
 بزرگ دولت نواری را اذ انخر و این ما التو بجد و جبرئیل و القراء و السورات و قتیکه فزیکند روزی فی ان
 نام محمد و جبرئیل و قرآن و سوره های آله قرآن را و عدل و علیاد المناقب و العلی و فاطمه ان هر اعم خیرات
 و می شمارند نام علی را که صاحب محامد و بزرگی است و فاطمه زهرا را که بهترین دختر است و حمزه را و العباس ذالذی
 و النقی و جعفرها الطیار فی الحیات و می آرند نام حمزه و عباس و ابن حق و تقاضات را نام جعفر ازین
 کرده را که طیران کنند اند در جنت و اولیک المشومون هند او ضربها سمیته من لویک و من قد است

ای ان ایطاهین اوشان عامت زوکان انانی نه و کرده ان که به تر از قادات از همه معوا الا ابا عن احد حقیم هم
 تکیوا الابناء هه شبعت ان کرو اشقیانخ کرده پدران را از گرفتن حقوق اوشان و کذا شسته پدران را برهون قتلان زمین
 پراکنده ساینه ما حج الله ماکب و مدناخ قهری علی الشجرات خواهم که بگیت اوشان تا نخه حج گننه برای خدا سواری و تانوجه
 کردن تسدی بر شجاری یعنی تار و تیاست اوشان تراخیم کبیت فیما علیهم وجودی بعینت فقد ان للتسکات و الهیات
 پیلای چشم که یکن و جل بکن در بنگ پس برستید امدت رفیق و ریزش اشک بنات بر یاد فی القصور مصوفه و ال رسول
 الله منبتکات و خزان زیاد و قلس ای محفوظ ستنه و ال رسول که ابرده ای شان دریده شده و ال زیاد فی الحصون منبته
 و ال رسول الله فی افلوات و ال زیاد و رتبه با اند در حالیکه آن قلب استوار اند و ال رسول الله در میان اند و یا رسول
 الله اصحن مطلقا و ال زیاد تسکن اجرات خانهای رسول خدا شسته پیران و ال زیاد سکونت بی و از در خبره و ال
 رسول الله حف حوسمهم و ال زیاد تملظ الفقرات ال رسول که شده است کین اجسام ایشان و ال زیاد خانه های تیان
 بر که عالیت و ال رسول الله تان بخور هم و ال زیاد به الحجرات ال رسول که بگیت میشود و خون سینا
 اوشان و ال زیاد صاحب خانه ای ارسته اند و ال رسول الله تسبی حرمهم و ال زیاد اامنق التریات ال
 رسول خدا سیر کرده بشود حرم اوشان یعنی زنان اوشان و ال نهاد این و محفوظ اند از هر طرف اذا اوتق و اصل و ال
 و اتق بهم الکفاحس الاوقار منقبضات و فیکم کرده بشود و حق اوشان و از می کنند سوی کم کنند کان حق خویش
 و ستبار که از زه کمان شقیق از سابقیم مادانی الارض شارق و فادی منادی الحیر للمصلوات خواهم که
 اوشان را با دایکه در فشه و زمین در خشنده و مذکند مذکند و یکی برای نماز یعنی تار و تیاست و ما طلعت شمس
 و حان عز و بها و باللیل ایلهم و بالعداوت و ما دایکه طلوع کند افنا و قریب فوب شود و درشت خواهم که
 بر زه فصل فی صحیح سبط الرسول و قرآه عین البتول الی عبد الله المسین بن امیر المرین علی ابن
 میطالب صلی الله علیه من المدینه الی مکه و ملخص ما ذکره الصدوق ابن بابویه و الشیخ
 المفید و السید ابن طاوس و ابن نفا و ابن شهر آشوت و محمد بن ایطاب المومنی رحمهم الله در بیان

تشریف فرما شدن بطور معلوم و مرد و یک چشم بزل اعنی ابی عبد الله الحسین ابن امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلی الله علیه و آله
بجای آنکه بگوید صبح بخیر و ذکر کرده صدوق ابن بابویه و شیخ مفید و سید ابن طاووس و ابن نما و ابن شهاب و محمد ابن ابی طالب
سوی رح ان است انه لما استشهد الحسن بن علی علیه السلام ثم اکتبت الشیعة بالعراق و کتب ابی الحسین
بن علی علیهما السلام من فخلع معاویة و البیعة له فامنع علیهم و ذکر ان منه و بین معاویة عهد
و عقد الایحویة نقضها حتی تمضی المدیة فاذا مات معاویة نظر فی ذلك بدستیکه هرگاه شهادت یافت
بناب امام حسن بکرت آمدند شیعیان دوستان اهل صف در عراق و نه ششصد بصدقت حضرت امام حسین در بن علی علیهما السلام در خلع
معاویة یعنی ترکیبعت معاویة و اختیار بیعت با جناب پس منع فرمود بر او شان و اجازت در حضرت این امر نداد و گفت که بدستیکه بیان ما
و معاویة عهد و بیعت است که جایز نیست شکستن آن تا اینکه بگذرد مدت عهد و بیعت پس وقتیکه حواریه مرد معاویة دیده حواریه شد درین
امر و مطابق ستمت وقت بعد حواریه آمد فلما مات و ذلك للصف من شهر رجب سنة ستین من الهجرة کتب
یزید الی ولید ابن عتبة ابن ابی سفیان و کان علی المدینة یا مراد باخذ البیعة علی اهلها و خاصة
علی الحسین ابن علی علیهما السلام و یقول ابنی فاضرب عنقه و ابعت الی براسه و لا یرخص له
والتاج من ذلك و عبد الله ابن عمر و عبد الله ابن ربه و عبد الرحمن ابن ابی بکر پس هرگاه که
مرد معاویة در این وقت نیمه ماه رجب سال شصتم از هجرت بود نوشت بنام یزید بنی و ولید ابن عتبة ابن ابی سبیر و او بر اهل مدینه
حاکم حکم یزید بود برای گرفتن بیعت بر اهل مدینه و عاصم بن حنین نوشت که اگر ان امام پس بزل را و او را بفرست سوی
سر او را دستوری مد او را و تا خیر از بیعت و از عبد الله ابن عمر و عبد الله ابن زبیر و عبد الرحمن ابن ابی بکر و فشا و رفیعا
و ذلك مراد ان فقال الوای ان **تخلفهم** و تاخذ منهم البیعة قبل ان یعلموا فوجدهم طلبهم و كانوا
عند الترابه المقدسه و لا یعلمون لما طلبهم فاجبرهم الحسین علیه السلام بموت معاویة و ^{طلب}
لاخذ البیعة پس مشوره کرد ولید درین امر با مروان پس گفت مروان که تدبیر است که حاضر نمایی انها را و بگیری از او شان
بیعت ایشان از آنکه گاه ششصد پس کس فرستاد ولید برای طلب ایشان و بودند آن همه کسان نزد تربت پاک رسول خدا و بیعت

له بعد الملب بموازه است پس نزد او نشان را حسین به دست معاویه طلبت که رفتن بیعت فقال ابن ابی بکر و ابن عمر
 مذی جلد دورنا و تعلق ابو بنار و قال ابن النبی و الله ما اباع بنی ابدان قال الحسین اما لا بد لی من
 الذخول علی الولید لیرکب عبد الرحمن ابن ابی بکر و عبد الله ابن عمر که داخل میشویم خانه ثای خود را و بنده میکنم
 در ثای خود و گفت ابن ابی بکر که من نخواهم کرد بیعت نیزید کا پی و گفت حسین که مرا ضرورت رفتن پیش او فاما نقول
 الولید الی الحسین فی لیل تا بسند نامه فجاءه فی ثلثین من اهل بیته و هو الیه و امرهم جمل
 السلاح پس گفته فرستاد و بیه لرب حسین علیه السلام در شب پس خواند ولید انجنا به را پس امر انجنا به را در اوله ناسی مردم از اهدت
 و غلامان خود و حکم کرد اوست را برای هر دو مشتق الا ان جبک و قال لهم ان الولید قد استدعانی هذا
 الوقت و لست امن ان یکلفنی امر الا اجیبه و هو غیر ما سون نکون اسی فاذا دخلت علیه فاجلسوا لی
 سمعتهم صوتی قد علا فاذا خلوا علیه لتمنعوا عنی گفت انجنا به با و نشان یعنی در وطن همراه برستیکه ولید هرگز
 طلب نموده است مراد بیعت نیستم امین از اینکه ولید تکلیف امری نماید سرا که قبول کنیم انرا پس بانشید با من و تفتیکه داخل شوم
 بروی پس نشیند پس هرگاه نشیند او از مرا که بنده شده پس داخل شوید و در این بروی تا منع نماید و باز دارید او را از من فد
 خل علیه فقی الولید الیه معاویه فاسترجع الحسین علیه السلام ثم قرأ علیه کتاب یقید و ما امراک
 من اجل البیعه منه له پس در آمد انحضرت علیه السلام بروی یعنی نزد وی پس خبر مرگ معاویه داد ولید انحضرت را پس انحضرت
 انالله و انا الیه راجعون گفت پس خواند ولید بران امام نامه نیزید او آنچه حکم کرده بود نیزید ولید را از کفر رفتن بیعت از ان
 امام برای خود فقال الحسین الی الایاک تقنع یعنی لینید سر احتی با بعه جهرا یعترف ذلک الناس
 فقال الولید اجل یس گفت حسین برستیکه من نمی بینم ترا که قنات کنی بیعت من پوشیده برای نیزید تا انچه بیعت کنیم
 او را اشکارا پس بدانشند انرا مردم پس گفت ولید بی یعنی همین منطور است فقال الحسین تعجب و تری ایا یرک فی ذلک
 فقال له الولید الضرف علی اسم الله تعالی پس گفت بحسین علیه السلام با به او کن و برین رای خود را در این امر
 پس ولید گفت بحسین علیه السلام که بر او بر نام خدا تعالی فقال له مر و ان والله لیئن قام فک الحسین الساعه

وبياع مما تدرت منه على مثلها ابدًا حتى تكثر القتل بيته وبيته اجلس الرجل حتى يبيع او تضرب
 عنقه پس گفت مروان بوليد قسم بنما بر آنچه اگر جدا جدا شد حسين از تو در اين ساعت و نخواهد کرد و بعت هر آينه باز نمکن خواهی شد
 از دشمن اين ساعت گاهی تا اينکه بسيا شوه کشکان بيان شما و بيان او باز دارد از رفتن حسين را تا بعت کند با گردن او را بنی غضب الحسين
 عليه السلام قال ويلي عليك يا بن الزرقاء انت تاصر بضر بعتي كذبت والله ولو مت پس قسم گرفت حسين عليه السلام
 پس گفت عتاب من بر تو باد اي پسر زقار تو حکم ميکني براي زدن کردن من و روح کفني و سخي ماست شستی ثم اقبل على الوليد
 فقال يا بن عتبة انا اهدى سبب النبوة و معدن الوسائله و مختلف الملايكة و بنا فتح و بنا ختم الله بعد ازان روزه
 بسوي وليد پس گفت اي بن عتبة ما بل بيت بوه معدن رسالت هستيم و جاي آ. و شد فرشتگان هستيم و از ما ابتدا کرده است
 حق تا اين ا ختم کرده است و در بيد الرجل فاشق مشارب الخمر قاتل النفس المحرمه معلن بالفسق و مثلي لا يبيع
 مثله ولكن تصح و تصحون و تنظرون اينما الحق بالبعده و الخلفه و لقد سمعت جدي رسول الله
 يقول الخلفه محرمة على الدنياي سفيان و كيف اباع اهل بيت قد قال نهم رسول الله يتر مرد فاشق
 و حزنه شراب و کشنده نفس دريم است و فسق کننده است باشکا و همچون بيعت نيکنند مثل او را لکن من با ما در کنم و شما با ما کنيد
 و من بر بينم و شما ببيند که کدام از ما سزاوارتر است و خلافت است و هر آينه شنيدم چه خود رسول الله صلى الله عليه و اله را
 که ميگفت بر ستم که خلافت مراست بر پسران ابي سفيان و چگونه بعت کنم ما اهل بيتي که هر آينه گفته باشه در او نشان رسيدند
 اين چيزن شرح و مرجع الی مقرر له فقال مروان للوليد عصيتي لا والله لا يمكنك مثلها من نفسك
 اول ابد پديد آمد آن امام عليه السلام در جوع فرمود جانب خانه خود پس گفت مروان بوليد خلافتت ما کرد و قسم بچه که بار
 و کرد در اختيار تو خواه بود اما مندمه روزگار فقال الوليد و يح عهده ان يا مروان انتك اخترت لي التي فيها اله
 ديسي و دنياي پس گفت بسبب باد غير تراني مروان بر ستم که اختيار کردی براي من چيزي را که دران هلاک دين من رويني پس
 والله ما احب ان لي ما طلعت عليه الشمس و غرقت عنده من مال الدنيا و ملكها و اني نلت حسين بن
 ابته اقل حسينا فقال لا ابايع قسم بن که دست نيدارم بر ستم که براي من آنچه طلوع کرده است بر دي آفتاب و غروب

ازان از مال دنیا و ملک آن باشد و حال آنکه من قتل کرده باشم حسین را همان الله قتل کند حسین برای آنکه گفت بیعت بکنم
 والله ما امن ان احد ايلقى الله بدم الحسين الا وهو خيف الميزان لا ينظر الله اليه يوم القيمة ولا
 يزيه وله عذاب اليم قسمه اگر مرا کمان نیست که کسی نزد ای قیامت با من حسین در عکس عدالت قاضی روز جزا حاضر شود که آنکه
 نزدی او سبک باشد و نظر نیکند من اسوی او روز قیامت و پاک می کند او را از کثافت آن و برای او عذاب در دوزخ است
 لا يوالي الله اقل ابن نبيه ولو جعل يزيد لي الدنيا بما فيها قسمه خدا مراند بنیاد که من قتل کرده باشم
 بشیرینی او را اگر چه بد پذیرد بر این دنیا و اینها مقام الحسین علیه السلام فی منزلة تلك الليلة وهي ليلة
 السبت ثلاث يقين من رجب سنة ستين پس بیستم فرمود حسین عید الشهادت در خانه خود و آن شب ده
 شب نهم بود نزد سه روز که باقی از رجب بود در سه شصتم از هجرت و البتة الوليد المرسله ابن الزبير في ليلة
 واقعا عليهم و خرج مرسله متوجها الى مكة و شغل شد و دید بفرستادن مردم نزد ابن زبیر در ایزد
 برای بیعت زبیر و انتفاع ابن زبیر از بیعت او از خانه بیرون رفت همان شب بسوی مکه فلما اصبح الوليد سرح في فلبس
 را کبا فلم يلبس الا كوة پس هرگاه با او کرد ولیه فرستاد عقب ابن زبیر مروان را و فرستاد سواری را از بنی امیه
 با هشتاد سواری پس یافتند او را فرجوا احرا نهار السبت پس برگشتند السواران اخره و زبیر و البتة الق
 حال الى الحسين عليه السلام في الحضر فليبايع الوليد ليزيد ابن معاوية و فرستاد ولیه مروان را
 حسین عید الشهادت تا حاضر شود پس بیعت کند و بیدار برای زبیر ابن معاویه فقال لهم الحسين عليه السلام اصبحوا
 ثم قرون و قري فكفوا تلك الليلة عنه ولم يلحقوا عليه پس گفت حسین عید الشهادت با دشمنان که با او
 کند بعد از آن شمارای حوز را به بینه و بارای حوز را به نیم پس باز ایستادند در آن آنب از او نکردند مبالغ بر روی وهم علیه
 السلام بالخروج من جرم جدة على الله عليه واله فراح الى مسجد النبي و اقبل الى قبر جدك ليودع
 پس بقصد کرد حضرت امام حسین عید الشهادت به ای بیرون شد از خانه جد خود و وصلی الله علیه و اله پس رفت جانب مسجد نبوی و متوجه
 طرف قبر جد خود تا و اع کند فقال السلام عليك يا رسول الله انا الحسين ابن فاطمة فراح الى قبر جدك

و سببک الذی نطقن فی امتک فاشهد علیهم یا بنی الله انهم قتلوا فی و صیغونی و لم یحفظونی
 و هذا لا شکوی الیک حتی اذک لیس کت سین سلام من یاد بر تو ای رسولت انتم حسین ابن فاطمه پس تو و پس
 و فرزند تو که خلیفه و جانشین گذاشته بودی مراد است خود پس شاد باش ای بنی حبه که آنها خوار کردند و یاری ندادند مراد حاکم
 برین و مخدوم گذاشته مراد این است شکوی من بطرف تو تا آنکه ملاقات کنم ترا شمه قام نصف قلبه فله قول
 را کما ساجداً ابعده بالستاد پس دست کرد و هر دو پای او خور از پس تسبیح رکوع و سجده میکرد و او مسل الویلد الی منزل
 الحسین علیه السلام لینظر اخرج المدینه ام لانه یصبه فی منزله فقال الحمد لله الذی اخرج
 و امریتلنی بدمه و فرستاد و لیدام حوز را بخاند حسین علیه السلام تا به بیله آیا بیرون رفته است از مدینه یا نه پس گفت
 انکس حسین علیه السلام در خانه اش پس گفت و لید حمده است خدای کبیر و ن کرد حسین را و مبتلا نمود مراد بکون او و خرج الحسین
 علیه السلام الی منزله عند الصبح فلما کانت الیلة الثامیه خرج الی قبره و علی رکعات فلما فرغ من
 صلوات جعل بقول اللهم هذا قبر بنیک محمد و ابنا بن بنت بنیک و قد حضرنی من الامر ما قد علمت اللهم
 انی احب المعروف و انکر المنکر و انا استسک یا ذا الجلال و الاکرام محیی القبر و منینها الا اخترت ما هو
 لک ما صنی و لو سولک راضی بیرون آمد حسین علیه السلام طرف خانه خود وقت صبح پس هرگاه آمد شب دوم رفت سمت قبر
 پیغمبر و کرد رکعات نماز پس هرگاه فارغ شد از نماز خود شروع کرد بگفتن که خدایا این قبر محمد نبی است و من پس در تشریحی که نام
 بر آینه حاضر شده است مرا از امر چیزی که میدانی خدایا به راستی که من دوست سیدم فعل نیکو زشت سدارم فعل زشت با من
 سوال میکنم ترا ای صاحب بزرگی و بختش حتی این قبر و شخصی که در دست که اختیار کنی که چیز پر که در آن رسانی است
 برای رسول تو رناست تم جعل و یسکلی عند القبر حتی اذا کان قریباً من الصبح وضع راسه علی
 القبر فاعفی فاذا هو رسول الله صلی الله علیه و اله قد اقل فی کتبه من الملائله عینه
 و شماله و بین یدیه حتی ضم الحسین علیه السلام الی صدره و قبل بین عنقه و قال حسنی
 یا حسین کانی اراک عن قریب مرصلاً بک ما نکت مذبحاً یا صر من کرب و جلاء من عصا

من امتي وانت مع ذلك عطشان لا تسقى وظمآن لا تروى وهم مع ذلك يرجون شفاعتي
 لا انا لهم الله شفاعتي يوم القيمة بعد و شروع بخوابیدن کرد و نزد قبر رسول الله تا وقتیکه قریب بصر شد او وقت تمام
 سر خود را بر قبر پس فرسید و دید حضرت زین العابدین را که با این تشریف می آورد با لشکر از طایفه که راست چپ
 در روی آن حضرت انداخته چنانچه حسین علیه السلام بینه خوا و بوسه داد میان دو چشم او و فرمود ای حبیب من ای حسین
 کویا می بینم ترا که غمگین بودی بخون ذبح کرده شده در زمین که بلا از دست کرده ای از امت بدگشس من خواهی شد و تو با اینهم
 تشد خواهی بود که آب شکر این را دستاوردن کرده است با این ستمها اینده خواهد داشت شفاعت مرا ترسانه او شان را خدا
 شفاعت من در روز قیامت حسبی یا حسین ان ایاک و اهلك و احاک قد مواعلی و هم مشتاقون
 الیک و اربلت فی الجنات لدرجات لئن نالها الا لبتها اذ ای دل من وای سخت جگر من حسین بد رستگ
 پدر تو و ما بودیم او را نماند پیش من و او را نماند شفاعت بطرف تو بد رستگ برای تو در جنت است هر آینه درجات است
 که خواهی رسید آن درجات را که شهادت جعلی الحسین فی سماءه بنظر الی جداء و یقول یا جداء الا لا حاجة
 لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی ایاک و ادخلنی معک فی جناتک پس امام حسین علیه السلام در جواب
 بطرف حق خود نظر کرد و ن گرفت و یک گفت ای جد من بسبب مرا عاصبت رجوع بطرف دنیا پس غیر بخت خود و داخل مرا با خود تو
 فقال له رسول الله صلی الله علیه و اله لا بد لك من الرجوع الی الدنیا حتی تنزلوا الشهادة و ما
 قد كتب الله لك منها من الثواب العظيم فانك و ایاك و احاک و عمك و عم ابيك يحشرون يوم القيمة
 فی صحرة واحدة حتی یدخلوا الجنة پس گفت بحسین رسول الله صلی الله علیه و اله که ضرر و ناگزیر است ترا رجوع
 کردن طرف دنیا تا اینکه مرزوق بشهادت شوی و بررسی با آنچه نوشته است از اجر ای تو از ثواب عظیم بد رستگ تو دید
 و برادر تو و عم تو و عم پدر تو محشور خواهند شد در روز قیامت و زمره واحد تا اینکه داخل جنت شوند فانصبه الحسین علیه
 السلام من نومه فراغاً ما عوباً نقص راجلاً علی اهل بینه و بی عند المطلب فلم یکن فی ذلك
 الیوم فی مشرق و لا مغرب قوم اشد عملاً من اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و اله و لا

الکثر بآلک و باکیه **سید** ارشد حسین علیه السلام از خواب خود نهفتگان در میان سوز و خواب خود را با اهل بیت خود
و به پسران **سید** مطلب پس بنود این روزه در مشرق و در مغرب تویی زیاده نرازیست **سید** از ایت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و نه زیاده تر کز یک کنند از او شان و فی بعض الاما بعد هذا شه الهمت الحسین علیه السلام الی ابن
عباس رضی الله عنه و قال ما نقول فی قبی مزاحرجوا ابن بنت فتمم عن وطنه و داره و قراره و حرم
جده و تو کوه خایضا یترقب مرعوب بالالیستقر فی تار و لایاری الی جوی پر یوید و ن بدن لك قتله بچند
دمه و لم یشارك بالله سیدار لمر تکب منکم ادلال الله و در بعض اصحاب روایت شده است که بعد از پیروی از آن
مقتت شد حسین علیه السلام **عباس** رضی الله عنه گفت چه میگوی در حق تویی که خارج کردید دختر زاده بی خود را
ز وطن او و خانه و بنای زیاده حرم جدا و بگذاشتند او اثر سناک که نمی تواند قرار گرفت در جای دنی توانه مانا در حساب
اراده مینمایند ما اینهمه جور و ستم که آتش کنند و خون او بریزند حال اینک با خدا شیر کجی را فرار داده است و در سنج گنای نهفته است
و گفته کرده است فقال له ابن عباس جعلت فداک یا حسین اکتبت لاجل مسافرا الی الکوفة فلا نسرا
الی الکوفة باهلك و نسایک پس ابن عباس عرض کرد که نه ای تو شوم ای حسین اگر بفرور سفر کوفه را میکنی پس زمان و
عیال را براه خود برفقال یا بوالله قسم الی رایت رسول الله صلی الله علیه و آله فی منامی و قدا امرنی بامر
لا افدر علی خلافة و الله امرنی باخذهم معی و الحق و دایع رسول الله صلی الله علیه و آله
امن علیهم احد او هن الیسا لایساقن پس گفت آنحضرت ای پسر عم من بدرستی که من دیده ام رسول خدا صلی الله
علیه و آله را در خواب حکم کرده است مرا با هر یک تا در نیستم بر خلاف کردن آن و به تحقیق آنحضرت حکم کرده مرا بچرفتن او شان بنود
و بدرستی که او شان و امانت رسول خدا اند و امین سپیدم بر او شان بچکس را او شان نیز جدا نخواهند شد از من قسم
ابن عباس کجاء من و رایة و قایلة تقول ابن عباس تشر علی الحسین ابن علی شیخا و سیدنا **مخالف**
تفریما و یسعی و حد لا والله بل فیامعه و بنوت معه و هل البقی الی مان غیره پس شین ابن عباس
مشهور سیدی حسین این علی **سید** نزرک و سردار ما ست بایکه بگذار دمارا و رایجا و برود خود تنهانه قسم بگذارد **سید** خواهم زیست

با او در خواب هم مرد با او و ایا باقی داشته است زمانه غیر او را که محرم و غمناک باشد فبکی ابن عباس من بکاءاً شدیداً وجعل يقول
 یعنی والله علی فراقک یا ابن عمات پس بگریست ابن عباس گریستن بسیار و سخت و بگفت که شاق هست والله بر من فراق تو ای
 ابن عم و تبتاً الحسن علیه السلام المرزوح من المدینة رمضی فی جوف اللیل الی قبر امته فودعها شعر الی حجر
 الحسن فودعها شعر رجوع الی منزله وقت الصبح و اماده شد سین عید السلام برای بیرون رفتن از مدینه و رفتند و شب طوفان
 ماز بود پس در آن نمود او را بعد و طرف قبر برادر خود حسن و پس حضرت کرد او را بعد باز گشت جانب خانه خود وقت صبح فاقبل الیه
 محمد ابن الحنفیه و قال یا اخی انت احب الخلق و اعزهم علی و لست والله اذخر النصف لحد من
 الخلق و لیس احد احق بها منك لانک مزاج صامی و نفسی و روحی و بصری و کبیر اهل بیتی و من حیث
 مطاعة فی عنقی لا یبق قد شرفک علی و جعلک من سادات اهل الجنة اعدت و انحضرت برادر انحضرت محمد
 ابن خلف و گفت ای برادر تو بترتین خلقی پیش من و گرامی تری نزد من و نیم قسم بگذر که پنهان نگذارم نصیحت را برای کسی
 از خلق و نیست کسی لایق تر نصیحت از تو چه که خون من و تو با هم مزوج است و جان من و روح و دین من و هستی و بزرگی اهل بیت مای یک
 طاعت او بر کردن من واجب است تو بی زیری که بزرگ کرده است ترا خدا بر من و کرده بنده هست ترا سرداران اهل جنت فتح بیعتک
 عن یزید بن معاویه عن الامصار ما استطلعت ثرائفت ما سئلک الی الناس ترا دعهم الی نفسك
 گفته که از بیت یزید ابن معاویه و از سکونت شهر تا دتیکه استطاعت داشته باشی بده پیغامبران بطرف مردمان بفرست در وقت
 او ترا بجا بگو فدان تابعک الناس و با یعولک حمدت الله علی ذلك و ان اجتمع الناس علی غیرک
 لمینقص الله یدک و ینک و لا عطفک و لا ینفک به ما و قک و لا فضلک پس اگر پیروی کنند ترا
 سلطان و بیعت نمایند تو شکر میکنی خدا را بر این و اگر جمیع شوند و بیعت نمایند مردمان بر غیر تو کم نخواهم کرد و سبب این بین
 ترا و نه عقل ترا و نخواهد برد مروت ترا و نه فضیلت ترا ای اخاف علیک ان تدخل مصر من هذه الامصار
 مختلف الناس منهم نفسهم طایفه معک و اخری علیک فیقتلون تکون الا دل الامنة
 عرضاً فاذا حیر هذه الامة کلها نفساً و ابا و اما اصنعها دماً و ادلها اهلاً بدستیکه می شرم تو

که داخل شهرهای این شهرها شوی پس اختلاف بمرسد مردمان در میان خویش پس ایشان کردی باشند همراه تو و بعضی میگویند
در روز هجرت کربلا نمایند پس باشی برای اول نیزه باشد پس در این هنگام بهترین تمام است از جهت ذات و پدر و مادر
خون او صلیح تر خواهد شد و دلیل ترین است از جهت اهل خود خواهد بود فقال الحسین بن علی یا اخی پس گفت حسین
عجلتکم یوم کربلا و من قال الی مکة فان اطعتمت بک العام بهان ذوالکون الاخری
مخرجت الی بلاد الیمن فانهم انصار جلدک و ابدک و هم امرؤ و الناس و امرؤ هم قلوبنا و اوسع العالم
بلاداً فان اطعتمت بک الدار و الالاحقت بالرومال و شعوب الجبال و حررت من بلاد الی بلد حتی ننظر
ما یعمل الیه امر الناس و یحکم الله بیننا و بین القوم الفاسقین محمد بن حنفیه گفت که جانب که برود و همیسان
بخت ترا که پس نوب است و اگر در کون شود یعنی اطمینان حاصل نشود و اهل آنجا شیوه یونانی مسلوک دارند بر روی طرف مدین
پس بر سینه اسنان مدکاران بعد تو پدر تو اند و او شان بهر آن ترین طریق و نرم دل اند و ولایت شان وسیع تر است پس اگر سلیس
بهره و الا متوجه ریگستان دگره نای شوی و از یک شهر بشهر دیگر نقل فرمای تا آنجا که کار مردمان را به بینی تا آنکه حکم کند خدا میان
میان قوم فاسقین فقال الحسین علیه السلام یا اخی الله لولم یکن فی الدینا ملجأ و لا ماوی لما بایت
بذکر ابن معاویه پس گفت حسین علیه السلام ای برادر من قسم کجا اگر باشد در دنیا پناهی و جای ماندنی هر آینه نیست بزند
خواهم کرد فقطع محلی بجنفیه الکلام و یکی انکی الحسین علیه السلام مرعه ساعه پس بر حنفیه قطع سخن کرد و بگریست
و حسین علیه السلام با او ساعتی گریست ثم قال یا اخی جزاک الله خیر انقل بصحت و اشرفت بالاصواب و انما اعانک
علی الخروج الی مکة و قد تهنیات لذلك انا و احوالی و بنواخی و شیعی و امر هم امری و امر هم
مای و ما انت یا اخی فلا علیک ان اتمیم بالمدینه فنکور لے عینا علیهم لا تخفی استیفا من امورهم
بعد از آن امام سفلوم فرمود که ای برادر من خدای ترا جزای خیر و چه هر آینه بصفت کردی و مشورت نیک دادی مرا و من عازم فتم
بطرف که و آماده شده ام برای این سفر من و برادران من و پسران برادر من و شیعیان و امواتشان امر من است و ای ایشان
رای من است و لیکن تو ای برادر پس بر تو خونی نیست که در مدینه باشی پس بر این باشی جا سوس بر او شان که غنمی غازی ازین خبری

وادعواوشان ثم دعاهما بالآداب وبعثهما معك هذا الوصية لاجله محمد بسم الله الرحمن الرحيم
 هذا ما وصي به الحسين بن علي بن ابي طالب الى اخيه محمد المعروف بابن الحنفية ان الحسين يتردد في الااله
 الا الله وحده لا شريك له واحببنا عبدك ورسوله جاء بالحق من عند الحق وان الجنة بالنار حق
 والسياسة آتية لا ريب منها وان الله يبعث من يشاء من عباده والي لم يخرج اشرا ولا معسلا ولا ظالما
 واليه اخرجت لطلب اصلاح في امة جدتي اريد ان اسر بالمعروف وانهي عن المنكر وانشري بين يدي
 والي علي بن ابي طالب فمن قبلني بقبول الحق فانا لله اولي بالحق ومن بعد علي هذا اصبر حتى يقضي الله بيني
 وبين القوم بالحق وهو خير الحاكمين وهذا وصيتي يا اخي اليك وما توفيقى الا بالله عليه توكلت
 واليه ائيب ثم طوي الحسين وخنقه بخاتمته ودفعه اليه سم ودعه وخرج في جوف الثيل پس كخفت
 طلب كرد وداوة وگذاشتن اين وصيت را براي برادر خود محمد بن حنفية بسم الله الرحمن الرحيم اين وصيت نامه
 حسين بن علي بن ابي طالب است بطرف برادرش كه مشهور با بن حنفية است بقيق حسين شهادت وگواهي ميدهد كه معبود
 بحق نيت كمر خدايگان است و شريك نيت برادرش را ناسمجده است و فرستاده اوست آورده است حق و راست را از طرف خدا
 وگواهي ميدهد كه نيت و دوزخ حق است و نيت نده است و شك نيت دران وگواهي ميدهد كه خدا خواهد بر آن نيت كساني را
 كه در قبران و بر سينه من بيرون نرفتند از نيك و نافرمانی و فساد و ظلم و بيزاري نيت كه بيرون رفتن براي طلب صلاح در است جد
 خود اراده دارم كه حكم كنم ببنگي و شمع نمايم از بدني بسرت جد خود و پدر خود اختيار كنم پس هر كه قبول كند مرا يقبول است پس خدا
 سزاوارتر است بحق و هر كه رد كند بر من قبول نكند قول مرا بجز كنم تا حكم كند خدا بيان من و قوم برستي و خدا بهترين حكم كننده است
 و اين وصيت من است اي برادر بطرف تو و نيت توفيق من مگر بجز برادر اول و كل كردم طرف اوست بازگشت من پس پيچيد
 نامه را و زد بر آن هر خود را و محمد بن حنفية را و ادب برده و باع كرد او شان را و وقت شب بيرون رفت و ساوي جعفر
 ابن قزوينه عربي و جماعه مشايخه عن جابر بن محمد بن علي عليها السلا مقال محمد بن الحسين
 عليه السلا مر بالثقي ص الى المدينة اقبلت شاعر بني عبد المطلب فاجتهد في اللياحه حتى مشي

نهن الحسين عليه السلام فقلل الشك في الله ان بتدين هذا لاسر ومعهينة الله والرسوله قال
 له نسامه بي عبد المطلب فلو بسبتي الياسمة والبقاء فهو عندنا كيوه مات رسول الله على فظمه
 و عليه ذريب و مرطبه مرثشك الله جع الله قال في المعونات فينا حبيب الابرار امير القبول و روايت كبر
 بنفان توالا زبير خود و جانت اساتذ او از جاي از مدت عام نه با قبره كه فرمود آن امام وقتيكه قصه كه حضرت امام حسين براي كويخ از يوز
 طيبه پيش حضرت زمان پيران عبدالمطلب نه نوبت شمع زوكيريه و زار و كره دوتا آمدن و آيت من حضرت امام حسين ايش سر سو كه بچه سو كنه سيم
 شمارا كه باز ما ميشه ازين امر كه معصيت است براي خدا سو كنه او نشان مر و من استغنه پس به اين كيه - زاري با قتي و ايم حالانگه اين روز بر ما
 بچو روزيست كه دران ماست فرمود حضرت سو كنه و بچو روزيست كه دران حضرت علي از دنيا رفت و بچو روزيست كه دران حضرت زبير ابرار
 بقا انتقال فرمود و بچو روزيست كه دران قرينه امام كلسم و ناستي فتنه قسم كذا اينها هم كه خدا ما را ندي تو كه و او مير انو اي بچو
 بكان از اسل نبرد اقبلت بعض عماتك تنكي و تقول اشهد يا حسين لقد سمعتنا الجن ناحت بنوحك و
 وهم يهون و آدم بني ارمثي الكفرت كريان و كفت كوايه اني سين تحقيق شنيدم جن را كه نوبه سكو نوبه تو و سگفت ان
 قتل اذف من ال هاشم اذل ما قابا من قرايش فللت بدستك فقل و شيد كناره و ربا ازال هاشم ذليل و غار
 كه ايند كه در نهار از قریش پس قيل شد ان كه در بنا حبيب رسول الله له يك فاحشا ابانت مصيتك اذ نون جلت
 محبوب رسول خدا بنو ذرشت كار و كنه بكار مصيت او ميني با بر خاک جدا كرد مصيت بزرگ شد اليها في بعض الكتب انه عليه السلام
 لما عمر على الخزرج من المي بنه الله امر سلمه رضى الله عنها فقالت يا بني لا تخزي في بحر و جك الى العرات فاني سمعت
 رسول الله يقول يقتل و لذي الحسين جاز من في ارض من يقال لها كويلا فقال لها يا امساء و ايا و الله
 اعلم ذلك و اني صفتك لا محال ليس لي صهبة ابد و اني و الله لا عرف اليوم الذي قتل فيه و اعرف
 من قبلي و اعرف المفعلة التي ادفن فيها و اني عرف من قبلي من هليتي و قرابتي و ان اهدت يا امساء ارجلك
 حقراي بمصرتي اشارة عليه السلام اني جهة كويلا فانت فقتت الارض حتى ان بها مصعبه و سد فيه موضع
 عسكره و موقفه كمن ذلك بكت امر سلمه نكاه اشديدك و سلطت امره الى الله فقال لها امساء قد شاء ان الله

تعالیٰ نیرانی مقتولا و مد بوجا ظلما و عدوانا و قد شاعران بی بی حریمی در اعلیٰ و سناشی شترین
 و اطفالی مد بوجا من مظلومین ما سر برید بقتلین و هم یستغیثون فلا یجدون ناصرأ و کما یسبحون
 با در دست است در کجا را در و ده که در بعضی از کتب دارد است که حضرت امام حسین علیه السلام هرگاه اراده کرده که از مدینه بیرون رود ام سلمه در
 ظاهر حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله نزد آنحضرت آمد پس گفت که ای پسر من کلین کن بر سبب رفتن خود طرف عراق پس گفتی
 که من بخیمه ام چه ترا که سگت کتله کرده خواهد شد پسر من حسین در زمیں عراق در زمین که بنویسد آنرا که بلا پس آنحضرت گفت که ای
 مادر قسم بگذار که من سیدانم این امر را بدستیکه ناچار است گشته شدن من است مرا نیز امر چاره و قسم بگذار که هرگز سیدانم روزی مرا که در آن
 روز به قتل خواهم رسید وی داغ کسی را که قتل خواهد کرد مرا وی شناسم بای را که در آن دهن کرده خواهم شد و بی شناسم کسی را که قتل
 کرده خواهد از اهل بیت من و انبرای من و شعیب من را که بخواند مادری و ... و در دهن خود بعد از آن اشاره کرد آنحضرت بعد از سلام سوی
 کرد با عجز آنحضرت پست شد زمین تا آنکه بنویسد آنحضرت امام حسین الله برها جای شهادت و دهن خود فرود کرد لشکر و موضع شهادت
 ایشان را پس آنحال بگریست ام سلمه با او آمد و در آنحضرت را بجزایر پس فرمود آنحضرت که ای مادر شیت خدای عزوجل چنین است
 که بینه مرا قتل رسیده ذریع کرده شده بظلم عدوت دشمنی انعالی چنین است که بینه حرم مرا و قوم قبیل و زنان مرا گشته
 و فرزندان مرا فرج کرده شده و اسیر کرده اند و اینند از شهری بشهر دیگر کرده اند و شوند و استغاثه نمایند و قیام خواهند و نمانند ما
 و نند کاری و بی روایتی اختری قالت امر سلمه و غندی تریبه دفعها الی جدک فی قار و قال و الله انی
 مقتول كذلك وان لم اخرج الی العراق لقتلونی البضا ثم اخذ تریبه فجعلها فی قار و یأ و اعطاها ایما
 و قال اجعلها مع قار و جندی فاذا فاضنا دما فاعلی الی قد قتلت و در روایت دیگر وارد شده است که گفت
 ام سوری الله هذا که نزد من خاک است که داده است مرا جد تو رسیده و در شیشه پس آنحضرت فرمود قسم بگذار که من مقتولم همین طور قتل خواهند کرد
 را اگر چه بظن مرا می نروم بعد که رفت خاک را پس کرد از آن تو بی شیشه و داد آنرا بام سلمه و گفت که این شیشه را با شیشه جدم
 کنک این هر دو شیشه من شوند پس بدان که ن گشته شدم و بدرجه شهادت رسیدم قال المفضل فخرج علیه السلام تحت
 لیلته و هی لیلۃ الاحد لیومین بصر من رجب متوجها نحو مکه و هو یقرع خراج منها جایفا پرتو قب

قال رب نحن من اهل البيت ولزم الطهارة فقال اهل بيته لو تكلمت الطهارة الا عظمه كما فعل
 ابن عباس لولا ما فعلك الطلب فقال لا والله لا افارجه حتى يقضى الله ما هو من حق منعه من روايت کرده که پس
 بدون زفت حضرت عیسی السلام در شب دهن سببند بود و از راه رجب باقی مانده بود و شویجند که سغیر کرد و در میخواند انحضرت آیتی که در
 حق من است و از ترس فرعون بسوی مدینا نازل شده و در مجلس امست که پس بیرون رفت از شهر نرسان استرقب رسیدن دشمنان
 گفت پروردگار کجاست بشنوا از دست کرد و سبک ان و از شاه راه انرا ندان پس این کلمه حضرت گفته که اگر ترک می راه سواران با چنانکه
 کرده است این میرتا آنرا که کسی طلب بدو زیاده را بهتر است پس فرمود انحضرت تسبیح که که بخوانیم سه هزاره راست تا حکم کن خدا بر هر چه
 بر روی باستانا ابی عبد الله علیه السلام منال لما ساء ابو عبد الله علیه السلام من الملائكة لقينه اقوال
 من الملائكة لمسوا منه في ايدى ما هم الخراب على حب سبب الجاه نسلموا عليه وقالوا يا حجة الله على الخلق بعد جده
 و ابيه اجد ان الله سبحانه ايد جلاله ساني مواطن كئيب وان الله ايدك بنا نقال لهم ابو عبد جفرتي
 و بقعت لني حننهم فيها وهي تدبلا فاذا انما ذتها فاتوني فقالوا يا حجة الله مرنا نسمع و نطع نهل
 تحشي و عبد و يلقاك تكون معك فقال لا صبيلا لهم علي ولا يلتقوني بكون بهمة و اصل الى بقعتي
 و روايت سزا شده باشد که بنی تنور بطرف امام باقر علیه السلام که فرمود انحضرت برگاه حضرت امام حسين علیه السلام از اين بيانيه
 در آن شب ملاقات کرد ایشان انو بهی فرستگان با علامت ۱۰۰ استهای ایشان بود امات خاربه و بر اسپ ای پشت
 سوار بودند پس سلام کردند بر ان امام گفتند که ای خدای بر خلق اولیبه از چه و پدر و برادر خود بدستیکه حق بماند تقالی مد و یاری کرده
 مدتر اباد تا ان بسیار راه تقالی تراعد و داده بصایعنی ما را برای مد و یاری تو فرستاد پس فرمود انحضرت بادشان کرده
 گاه ما و شما قبره مدفن و شهادت کا و ما است و آن که با دست پس و قشک و ارد انجا شوم پس بسیار نیز دما پس ایشان عرض کنی
 که ای محبت خدا حسکی بکن که بشنویم را طاعت کنیم پس اگر خوف بیداری از دشمنی که طاقی تو شود پس باشم ما بر او تو پس انحضرت فرمود
 در نیت سبیل همز و مانیون برای ایشان بر ما و نی تو امانت رسانید ما کمر و بی تا محل شهادت خود بر هم دانسته افواج مسلحی
 الحین فقالوا یا سیدنا الحین شیعتهک و انصارک قمرنا با مرک و ما نشاء فلوا امرتنا تقتل علی و لک

در این روایت آمده است که
 حضرت امام باقر علیه السلام
 فرمودند که هر که این کلمه را بخواند
 خداوند او را از آتش نجات دهد

در این روایت آمده است که
 حضرت امام باقر علیه السلام
 فرمودند که هر که این کلمه را بخواند
 خداوند او را از آتش نجات دهد